

هُوَ الْعَلِيمُ

شرح حدیث

# عَنْوَانِ بَصِيرَةٍ

مجلس بیست و چہارم

سید محمد حسن طہرانے



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا وَطَيِّبِ نُفُوسِنَا  
أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ  
وَ اللَّعْنَةُ الدَّائِمَةُ الْأَبَدِيَّةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

امام صادق عليه السلام به عنوان بصری می فرماید:

يا أبا عبد الله! ليس العلم بالتعلم، إنما هو نور يقع في قلب من يريد الله تبارك و  
تعالى أن يهديه. فإن أردت العلم فاطلب أولاً في نفسك حقيقة العبودية و اطلب العلم  
باستعماله و استفهم الله يفهمك.

علم به تعلم نیست، به یادگیری نیست، بلکه نوری است که خداوند در  
قلب هر کسی که بخواهد او را هدایت کند، خداوند این نور را قرار می دهد. اگر  
شما می خواهید به علم برسید، حضرت می فرماید: اولاً باید به دنبال عبودیت  
بروی. فاطلب أولاً في نفسك حقيقة العبودية یعنی در وهله اول باید این مسأله

عبودیت را در خودت متحقق کنی تا اینکه بتوانی به علم دسترسی پیدا کنی، به علم برسی، چرا بدون عبودیت علم نمی‌شود؟ چه ارتباط و علاقه‌ای بین مسأله عبودیت و مسأله علم هست در جلسه قبل خدمت احبّه و اعزّه عرض شد: حقیقت علم عبارت است از نزول یک معنا از معانی واقعیه از اسم علیم پروردگار، خداوند متعال دارای سه اسم است؛ اسم علیم، اسم قدیر و اسم حیّ. از این سه اسم صفات الهی نشأت می‌گیرد؛ مانند خالقیت، مانند: رحمانیت، رحیمیت، رازقیت. اینها صفات الهی هستند که از این سه اسم به وجود می‌آیند، و این سه اسم لازمه ذات است و لاینفک از ذات است نه به آن معنایی که بعضی‌ها معتقدند که عین ذات است. به عبارت دیگر، حقیقت ذات، ذات پروردگار، یک حقیقتی است که این سه اسم لازمه اوست. همانطوری که در هر وجودی این سه اسم علم و حیات و قدرت لازمه اوست و الا وجود خارجی ندارد. یعنی اگر یک وجودی بخواهد در دنیا تحقّق پیدا کند، باید عالم به خودش باشد، باید قادر بر ادامه زیست و حیات خودش باشد و باید حیّ باشد. اگر یک چیزی بمیرد، دیگر اسم موجود را ما نمی‌توانیم بر او بگذاریم و این در همه موجودات هست؛ هم در انسان، هم در ملائکه و هم در حیوانات و هم در نباتات و جمادات. گر چه خود آن وجود آن موجود، مرتبه‌اعلای از علم و حیات و قدرت است، ولی انفکاک این سه اسم از آن موجود، مستحیل و ممتنع است و سایر صفات الهی از این سه اسم منشعب می‌شوند و به وجود می‌آیند. در جلسه گذشته عرض شد تمام آنچه که در این عالم اتفاق می‌افتد، نزول اسماء الهی است. یعنی اسماء الهی بواسطه تأثیر در صفات و صفات کلیه به واسطه تأثیر در صفات جزئیّه، موجب می‌شود که در عالم گون، چه عالم مجرد باشد، یا عالم ماده باشد، تمام اینها به واسطه اسماء الهی وجود پیدا می‌کنند. معنای وجود پیدا کردن این است که خود

آن اسم کلی پروردگار، خود آن اسم وقتی که تنازل می‌کند یک موجود بسیار ضعیف‌تر از آن جهت کلی، در عالم خارج تحقق پیدا می‌کند.

اگر بخواهیم فرض کنید من باب مثال تشبیه کنیم، فرض کنید که ما چشممان را باز می‌کنیم در این مکان، حالا این مکان، یک قدری مکان خیلی موسعی نیست؛ فرض کنید که در یک بیابانی، در یک صحرایی شما چشمتان را باز می‌کنید و به افق و آسمان و کوههای دور دست نظر می‌اندازید و یک همچین وسعت بسیار مطوّل و موسعی را شما مشاهده می‌کنید. به طوری که اگر از شما سؤال کنند، یک یک جای ستارگان را مشخص می‌کنید: ستاره جدی آنجاست، عطارد آنجاست، آنجا ماه است، آنجا ستاره کذا و کذا است؛ اینها را همه را مشخص می‌کنید، آن کهکشان خیلی مفصل را می‌بینید. دیدید در بعضی از شبها، بخصوص اگر در بیابان باشید که گرد و غباری هم نباشد و هوا صاف باشد، آن کهکشانها مشخص است؟ یک همچین کهکشانی که فاصله بین دو ستاره در آن کهکشان میلیون‌ها برابر فاصله بین زمین تا خورشید است. اینکه شما به صورت گرد می‌بینید که پراکنده است اینها گرد نیست، اینها هر کدامشان یک ستاره است. فاصله بین یک ذره از این گردها با ذره دیگر، میلیونها برابر فاصله بین زمین تا خورشید است. من می‌خواهم این عظمت این مسأله را تمثیل کنم، به عنوان تشبیه که چطور اسماء کلیه الهیه، اینها به جزئی وقتی که می‌آیند، چه قسم می‌شوند. این از کهکشانش، آن از بقیه ستارگانش و آن افق عرض می‌شود که غیر قابل تصور، شما همه اینها را می‌بینید به چه وسیله؟ با یک مردّمک، یک عدسی که فرض کنید که من باب مثال، سه میل، دو میل، چهار میل، تمام قطر این عدسی را تشکیل می‌دهد. شما همه اینها را چکار می‌کنید؟ مشاهده می‌کنید. یعنی چه؟ یعنی آن کهکشانی که الآن آن فاصله را دارد، الان در دو میل گنجانده

شده است. خیلی راحت. دیگر شما از این مثال راحت تر پیدا نمی کنید. آن کوههایی که به آن وسعت و به آن بلندی در جلوی چشم شما است، همه آن کوهها به اندازه یک سر سوزن شده و این پرده شبکیه شما، آنها را گرفته و منتقل کرده، تازه خلاصه کرده، تلخیص کرده، فشرده کرده، داده به چی؟ داده به آن عَصَب ماکولا، آن هم داده به چی؟ به آن قسمت بینایی مغز، حالا این وسعت به این عجیبی که الآن در مقابل ما هست، در یک عصبی که فرض کنید، که دو میل قطر آن عصب است، عصب مُجَرَّف چشم، در او گنجانده شده، به طوری که اگر از شما سؤال کنند، یک یک خصوصیات این و آن و آن کوه و الآن چند تا بُز بالای کوه است، الآن سنگِ فلان، سنگش این است، این، تفاوتش آن است، سبزه اینجا در آمده، آبشار از آنجا دارد می آید، تمام آنها را شما دارید الآن شرح می دهید. آیا این کوه توی چشم شما رفته؟ آیا آن کهکشان آمده توی کله شما قرار گرفته؟ این که نیست؛ او آمده، هی آمده جلو، جلو، جلو، خلاصه شده به اندازه یک سر سوزن. اسماء کلیه الهیه در عالم نزول مثل انعکاس این صورت کلی در عالم، در چشم چی؟ رایی و در چشم بیننده است.

از آن بالا وقتی که اسم کلی، فرض کنید که، علم وقتی که می خواهد تنازل کند، در آن مرتبه ذات، که متصل است به ذات پروردگار، آن اسم در حد و در مرتبه اطلاق است، در مرتبه بی انتهای است. یعنی امکان ندارد که برای علم پروردگار، همچون وجود خود پروردگار، ما مرتبه قائل بشویم، حدی قائل بشویم. امکان ندارد. خود حضور پروردگار حدی ندارد که ما فرض کنیم که من باب مثال، سوار یک وسیله نقلیه بشویم و این عالم را طی بکنیم، این عالم را برسیم به عالم، فرض کنید که بزخ، از آنجا هم طی بکنیم به عالم ملکوت و لاهوت و جبروت، همین جا تا اینکه بگوییم: این اسماء الهیه را ما همه را دیدیم،

حالا می‌آئیم سراغ خود خدا، می‌رویم در شکم خدا فرو. رفتیم حالا از این، تمام این صفات همه گذشتیم، وارد خود خدا شدیم، رسیدیم به یک جا، دیگر آنجا مرز است، دیگر آنجا حد است، آنجا مرز بین وجود خدا و بین عدم، یک خط فاصله، یک همچین چیزی وجود ندارد. بنابراین اسماء خود الهیّه و به طبع، صفات الهیّه هم صفات کلی، اینها حد و مرزی ندارد. ما که سهل است، حتی رسول خدا که اوّل مخلوق پروردگار است و تمام عوالم وجود به واسطه نفس پیغمبر اکرم تحقّق پیدا می‌کند. همانطوری که الآن به واسطه این دست من، این لیوان، این حرکت پیدا می‌کند. اگر دست من نباشد این هم حرکتی ندارد. بواسطه دست من است که این سینی الآن حرکت پیدا می‌کند، این قندان از جایش برداشته می‌شود. بواسطه نفس پیغمبر اکرم، جمیع عالم، وجود پیدا کرده، نه حرکت، یعنی چه مرتبه‌ای است؟ من فقط می‌توانم این لیوان را از اینجا بردارم، اما نمی‌تواند دست من این لیوان را خلق کند. این احتیاج به کارخانه دارد، مواد دارد، سنگ باید بیاید، شیشه‌اش جدا بشود، برود ذوب شود، بعد آنجا برود در کارخانه، تبدیل به لیوان بشود بیاید بیرون. فقط کاری که من می‌توانم بکنم این را حرکت بدهم، از اینجا بردارم جای دیگر بگذارم، این مقدار ما هنر داریم. اما نفس مبارک پیغمبر اکرم، نه تنها تدبیر کل عالم را به دست دارد، بلکه اصلاً وجود همه عالم و این تعینات در عالم کثرت، چه عالم مُلک، که عالم شهادت است و چه عوالم ملکوت، تمام اینها به واسطه نفس پیغمبر است. یعنی اگر پیغمبر اکرم خلق نمی‌شد، هیچ موجودی که شما اسم امکان را رویش بگذارید، در عالم تحقّق پیدا نمی‌کرد. یعنی اولین مخلوق پروردگار در سلسله علیّت چیست؟ نفس مبارک پیغمبر اکرم است. حالا این پیغمبر، با این خصوصیت که تمام عوالم مُلک و ملکوت زائیده وجود اوست، نه تنها تا الآن به علم خدا پی

نبرده، بلکه اگر قیامت هم به پا بشود، پی نخواهد برد و در بی‌نهایت هم پی نخواهد برد. چه برسد دیگر به بقیه موجودات. چرا؟ چون علم خدا لایتناهی است.

نکته‌ای که در اینجا بعضی از بزرگان و عرفا در کتب خودشان ذکر می‌کنند که سالک به واسطه فناء ذاتی به علم لایتناهی می‌رسد، نه این است که علم لایتناهی در وجود این شخص متناهی می‌شود و این بر علم لایتناهی الهی احاطه پیدا می‌کند به نحوی که دیگر هیچ مسأله‌ای از آن عوالم ربوبی بر او مخفی نیست، این طور نیست؛ معنایش این است که ما برای احاطه بر علم الهی دچار محدودیت هستیم؛ محدودیت مکانی هستیم. محدودیت زمانی هستیم، محدودیت سعی هستیم؛ اینها دارای محدودیتهای متفاوتی است و هر کسی بر حسب آن مقدار ظرفیتی که دارد و بر حسب آن مقدار تجرد نفسانی که پیدا کرده است، از آن علم الهی بهره‌مند می‌شود. ولی کسی که به مرتبه فناء ذاتی برسد و آن حدّ از او برداشته شود و بقاء پیدا بکند بعد از فناء و دوباره در یک محدودیت وجودی قرار بگیرد - چون مرتبه بقاء مرتبه محدودیت است - این شخص در استفاده از اسم علیم، دیگر حدّی ندارد. این است معنایش، یعنی هر آنی که بر او بگذرد، آن اسم علیم پروردگار که اسم اطلاقی و لایتناهی اوست، بر او جلوه می‌کند، بدون اینکه هیچ حدی برای استفاده وجود داشته باشد. حدش فقط حد ظرفیت وجودی خودش است. یعنی پیغمبر اکرم به مقدار ظرفیت وجودی خودش دارد از آن اسم علیم استفاده می‌کند، هر کدام از ائمه علیهم‌السلام به مقدار سعه وجودی خودشان، اولیاء به مقدار سعه وجود خودشان، هر کدام از اینها، ولی بی‌انتها؛ یعنی مرز ندارد. مثل فرض بکنید که این، شما در نظر بگیرید یک لوله آبی را، که این لوله آب به دریا وصل است و فرض کنید که یک اینچ



است، دو اینچ است، سه اینچ است و یک لوله آب فرض کنید، ده اینچی، بیست اینچی هم شما در نظر بگیرید که این هم باز به دریا وصل است. هر کدام از اینها به لایتناهی وصلند و دائماً از این آب دریا می‌گیرند. ولی هر کدام از اینها به لحاظ همان سعه وجودی خودشان، این مربوط به این اسم علیم بود در این جا. عرض شد که خداوند متعال بواسطه اسماء کلیه خودش، آنچه را که در عالم بخواهد متحقق کند، در این عالم بوجود می‌آورد. دو جنبه بر نزول این اسماء الهیه وجود دارد؛ جنبه اول اینی که: این فعلی که در عالم انجام گرفته است، خود این فعل مستند به ذات پروردگار است. حالا این فعل هر چه می‌خواهد باشد. این یک مسأله است. مسأله دوم: انتساب این فعل است به فاعل و به مباشر و آن کسی که این را انجام داده است. اینجاست که مسأله، تفاوت پیدا می‌کند. از نقطه نظر خود آن فعل در عالم، فعل مسند به پروردگار است و در این هیچ شکی نیست. یعنی آن اسم علیم، آن اسم قدیر، اگر مشیت او تعلق نگیرد، آن اسم قدیر تنازل پیدا نمی‌کند و آن خلق را در عالم به وجود نمی‌آورد. این یک مطلبی است. باید اسم قدیر پروردگار، این فعل را در خارج تحقق بدهد و بدون او اصلاً انجام نمی‌شود. مثل اینکه شما هر چه اراده بکنید برای اینکه این لیوان را از اینجا بردارید، بدون اینکه شما قدرت داشته باشید، این از اینجا برداشته نمی‌شود. درست مثل کسی که دست ندارد. هی اراده بکند این لیوان را از اینجا بردارد، خب تا انسان دست نداشته باشد بر نمی‌دارد. بدون اسم قدیر امکان اینکه در خارج چیزی تحقق پیدا بکند نیست. بدون اسم علیم امکان تحقق او با شرایط و لوازم نیست. اسم قدیر فقط می‌آید خلق می‌کند و به وجود می‌آورد. اسم علیم می‌آید او را محدود می‌کند، در موقعیتهای مناسب قرار می‌دهد. ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا

إِلَهَ إِلَّا هُوَ<sup>۱</sup>، ﴿لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ﴾<sup>۲</sup> اسماء حُسنی مال او است. نداریم در آیه، در  
سوره حشر: ﴿الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ  
الْمُتَكَبِّرُ﴾<sup>۳</sup>؟ این اسامی و این صفات الهی که اینها حکم مرزبندی مخلوقات و  
موجودات است همراه با اسم قدیر می آیند کار انجام می دهند. شما وقتی که  
می خواهید یک میزی را بسازید، از یک طرف دست شما می آید میخ و چکش و  
اره و این چیزها را برمی دارد، از یک طرف فکر شما می آید میخ را در جای  
خودش می کوبد، نه دو سانت آن طرف تر. از یک طرف اراده و مشیت شما  
می آید یک چیزی را برمی دارد، از طرف دیگر این اراده و مشیت این را در جای  
خودش قرار می دهد. آن مال استفاده اسم علیم است. شما با علمی که دارید،  
قدرت را جهت می دهید. صفت قدرتی که در وجود شما است به واسطه علم  
شما جهت پیدا می کند و همه اینها بواسطه اراده و مشیت شما در خارج انجام  
می گیرد. این اسامی پروردگار که این اسامی کلیه هستند، این اسامی با انضمامی با  
تعدادش اینطور، یکی دارای این خصوصیات، یکی دارای آن...، اینها همه اش مال  
آن عالم تضارب و تصادماتی است که دارد آنها کار انجام می دهد تا یک چیزی  
در این عالم به این کیفیت بروز پیدا نکند.

همینطور که گتره نیست، یک فاطمه خانمی با یک زیدی عقد کنند و بعد  
هم عروسی کنند و یکی در بیاید و همینطوری گتره، حالا یا اینجوری بشود یا

---

۱- سوره الحشر (۵۹)، آیه ۲۲

۲- همان مصدر، آیه ۲۴

۳- همان مصدر، آیه ۲۳

آنجوری. چیه این قدر ما داریم؟ در موقع حمل باید اینطور باشیم، در موقع ازدواج باید این رعایت را بکنید. زن حامله نباید هر مجلسی برود، نباید موسیقی گوش بدهد، نباید با افرادی که آنها دارای نفس غیر صالح هستند برخورد کند، این برخوردهای نفس موجب می شود که در نفس مادر اثر بگذارد و اثر در نفس مادر در جنین اثر بگذارد. اینها کشک نیست آقا جان! یک واقعیت است. ائمه بیکار نبودند بیایند این حرفها را به ما بزنند. واقعیت است. رفتن در یک جا که موجب تشویش بشود، کدورت می آورد. رفتن در یک جا که موجب بشود انسان اضطراب پیدا بکند، برای انسان کدورت می آورد. آنچه را که اندوخته، از انسان می گیرد. کیسه انسان را خالی می کند. حالا دوباره باید جمع بکنیم تویش. دوباره باید کار بکنیم. می رویم یک جا یک سوراخ می شود و تمام این برنجهای می ریزد روی زمین، این گندمها همه اش می ریزد روی زمین، اینها یک واقعیات است و این خیلی مسأله مسأله عجیبی است. مسأله مراقبه این مسأله ای است که موجب می شود آن اسماء کلئیه الهیه که دارد در صفات تجلی پیدا می کند، آن صفات به نحو دیگری عمل کند. این صفت قدیر می خواهد بیاید این لیوان را از اینجا بردارد، اینجا بگذارد، به واسطه مراقبه، این لیوان که باید اینجا برمی گردد، می آید اینجا می نشیند. این کار مراقبه است. آن صفت، قهاریت پروردگار می خواهد بیاید، قهر، به واسطه عملی که انسان انجام داده، یک جریان را برای انسان به وجود بیاورد، وقتی که شما مراقبه می کنید، آن جنبه قهاریت تبدیل به جنبه رحیمیت می شود و مطلب جور دیگری در عالم و در این دنیا بروز پیدا می کند. اینها همه اش مال مراقبه است. ما نیاییم بنشینیم که بگوییم: آقا! آنجا دارد کار انجام می شود، ما اینجا چکاره ایم؟ ما هم یکی از آنها هستیم. التفات فرمودید؟ ما هم یکی از آن سلسله علل هستیم که دارد در اینجا کار انجام می دهد. چرا؟ چون

خود ما هم یک وجود جزئی و ظهور آن حقیقت هستیم. آن نیت آن اختیار، آن اراده و آن مشیتی که در وجود ما خداوند متعال قرار داده است، این عبارت است: از نزول همان اراده کلی، همان مشیت کلی، همان رحیمیت کلی، همان رحمانیت کلی و همان عقل کلی و تدبیر کلی. ما خودمان را مانند یک عروسک و یک مجسمه، کنار می‌دانیم که یک دستی می‌آید کوک می‌کند، این راه می‌افتد، حرکت می‌کند. یک ماشینی اینجا راه می‌افتد، حرکت می‌کند. این شرک است؛ این عین شرک است؛ این محدود کردن پروردگار است؛ این محدود کردن وجود اطلاقی پروردگار است نسبت به مظاهر جزئیة خارجیة. بنابراین هر چه در عالم اتفاق می‌افتد عبارت است از نزول اسماء و صفات الهیه. حالا می‌شود او بد باشد؟ می‌شود او خلاف باشد؟ می‌شود؟!

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: علم عبارت است از نوری که در قلب است. یعنی چه؟ یعنی اگر انسان در وجود خود احساس نور نکند، یعنی علم ندارد. چطور ممکن است انسان در وجود خود احساس نور بکند؟ مگر نور چیست؟ نور عبارت است از یک تجردی که نفس به واسطه عملی، آن تجرد را به دست می‌آورد و آمادگی برای تلقی معانی کلیه پیدا می‌کند. این عبارت است از علم. شکی نیست که توجه انسان به عالم طبع و ماده، این توجه، این موجب بشود که آنچه که برای انسان حاصل می‌شود در این عالم، جنبه مادی و شائبه نفسانی به خود بگیرد. بالاخره در این عالم مسائلی در خارج تحقق پیدا می‌کند؛ زاد و ولدی در اینجا هست، کسب و کار و رشد و ترقی در اینجا هست؛ حوادث در این عالم بسیار است و تمام آنچه را که در این عالم است، عرض شد به واسطه صفات کلیه الهیه تحقق دارد. حالا ما باید ببینیم، آنچه را که در این عالم - برای خود ما، حالا هر کسی برای خودش - من باید ببینم، آنچه که برای من در

طول شبانه روز تحقق پیدا می‌کند، آیا این موجب رشد من است و موجب نور است؟ یا اینکه این موجب چیه؟ ظلمت است. این مسأله خیلی مسأله مهمی است.

یک روایتی بود، یک خبری، مرحوم آقا این را خیلی نقل می‌کردند، می‌فرمودند: یک روز امیرالمؤمنین علیه‌السلام با یکی از اصحابشان آمدند دم در مسجد فرمودند که: من می‌روم یک دو رکعت نماز می‌خوانم در مسجد و بعد می‌رویم منزل، قاطر بوده، ظاهراً اسبی بود، قاطری بوده که سوارش بودند. به یک شخصی این لجام را می‌سپارند، می‌گویند: آقا! اینجا شما به ایست، این نرود، تا من بروم، برگردم. وقتی می‌آیند، می‌بینند این شخص برداشته، زین و همه را برداشته و برده؛ سرقت کرده. حضرت به همین صحابی خودشان - مقارن خودشان - یک چند درهم دادند، گفتند که: شما برو در همین بازار، یک زین بخر و بیار، بگذار سرجایش؛ فعلاً که این برد دیگر، مال ما را برداشت برد. این شخص می‌رود در بازار می‌بیند همین، آن دارد این را می‌فروشد. برمی‌دارد همان را ازش می‌خرد و برمی‌دارد می‌آورد. حضرت نگاه می‌کنند، می‌بینند این همان است. می‌گویند: این خودش است که برداشته برده است و بعد می‌فرماید شما ببینید، من می‌خواستم وقتی از در مسجد بیایم، همین مبلغ را من به او بدهم. از راه حلال راضی نشد، خدا از راه حرام بهش داد. این یعنی چی؟ یعنی این صفت رازقیّت دارد الآن کار انجام می‌دهد، دارد می‌آید پایین. بالاخره این شخص باید شکمش سیر بشود، گرسنه نمی‌تواند شب بخوابد. خدا هم بر بندگانش عهد کرده که خلاصه رزق اینها را برساند. اسم رازقیّت الآن دارد کار انجام می‌دهد، دارد می‌آید پایین. نیت این، یکی از علل و عواملی است که می‌تواند در آن بالا کار را عوض کند. نیت همین شخصی که در این روی زمین راه می‌رود. این نیت سوء

که نیت سرقت است می‌رود بالا، می‌خورد به عالم قضا و قدر کلی الهی، آن قضا و قدری که می‌خواهد از راه حلال رزق را بیاورد، سرش را کج می‌کند، می‌آورد از راه حرام بهش می‌دهد، متوجه شدید حالا؟ کی اینجا کار را خراب کرد؟ نیت خراب کرد. یعنی این نیت، آن دارد می‌آید پایین؛ امروز باید چهار درهم به این برسد، نوشته شده، ملکی که می‌خواهد این را بیاورد پایین، نگاه می‌کند می‌بیند بله، امضا هم شده، قضا و قدر امضاء شده، شما چهار درهم باید بیاوری به این بدهی، بسیار خوب، چهار درهم بهش می‌دهیم. می‌گوید: حالا چه جوری بدهیم؟ همین جوری به عنوان سلسله صحیح و درست و حلال بیاورم به این بدهم؟ این جوری بیارم بدهم؟ نگاه می‌کند می‌بیند، نه، فعلاً چیزی در اینجا نیست. می‌گوید خوب همین جوری بیاوریم دیگر؛ بیاوریم علل و عوامل را چکار کنیم؟ توی کله این بیاندازیم: آقا! برو این کار را بکن، راه آن را از این طرف کج کنیم. این جوری که نیست، مسائل باید انجام بشود، راهش را قرار بدهیم. اگر آن شخص از مسیر مسجد نمی‌آمد - کوفه بود، اگر از مسیر مسجد کوفه نمی‌آمد - که حضرت بهش نمی‌گفتند که: زین را نگهداری کن، به یکی دیگر می‌گفتند. راهش را قرار بدهیم، فکرش را عوض کنیم. خلاصه ما داریم بالاجمال می‌گوییم. خلاصه از این ور می‌آوریمش که در اینجا قرار بدهیم، حضرت این زین را به او بسپارد و برود چه کار بکن؟ برو، این کار را بکن. این کارها را می‌خواهیم انجام بدهیم و درست هم انجام بدهیم، خیلی خوب، اینجایش درست. حالا که اینجا درست است، از آن طرف امیرالمؤمنین، در نیتش این را قرار می‌دهیم که بیاید بسپارد به دست این و بعد هم به او این مقدار بدهد. همین جا، همین که می‌خواهد بیاید، یک دفعه دید همه چیز هم خورد؛ ...! پرونده‌ها عوض شد، فایل رفت آن طرف، این رفت آن طرف، کاغذ رفت این طرف، یک چیزهای دیگر آمد

سرجایش. این طور که ندیدم ما، ما دیدیم...؛ دیدیم نه؛ کی این کار را کرده است؟ خود آن بدبخت مسکین، آن آمده پرونده‌ها را خراب کرده. آمده چه کار کرده؟ این کاغذ را از اینجا برداشته، یک کاغذ دیگر گذاشته. مهر شده، امضاء شده که بله، بنده از راه حلال نمی‌خواهم چیزی گیرم، می‌خواهم از راه حرام بیاید. خیلی خوب، بسیار خوب، خودت می‌خواهی؟ باشد ما هم حرف نداریم، ما هم یک قران کم و زیاد نمی‌کنیم، همانی که تقدیر است، همان را به تو می‌دهیم. کم و زیادش نمی‌کنیم. منتهی کاری که می‌کنیم آن هم تقصیر خودت است، نخواستی حلال، حرامش کردیم برایت، همان را آمدیم، به همان کیفیت، آمدیم، آمدیم پایین و چکار کردیم؟ آن را برگرداندیم، چون نیت خراب است. بعد هم چکار می‌کنیم؟ تو را دم بازار نگاهت می‌داریم؛ مشتری نمی‌آوریم سراغت؛ نه آقا جان! همین علی می‌فرستد یک کسی را، بیاید همین را از تو بگیرد. دقیق است آقا! دقیق؛ یعنی یک سر سوزن اگر عوض بشود در خدایت خدا تغییر و تبدل پیدا می‌شود.

گاهگاهی می‌شود این قضیه، که انسان فرض کنید که دارد با یک شخص صحبت می‌کند، می‌بیند: به، این خیلی حالش خوب و...، یک مرتبه می‌بیند!...! حال انسان عوض شد، به هم خورد، کدورت پیدا کرد، این چیز شد؟ همین که این دارد حرف می‌زند، می‌آید، می‌آید می‌آید، درست، درست، دارد می‌آید، تا اینجا درست است، یک نیت خلاف که می‌آید، یک دفعه کار را خراب می‌کند، عکس‌العمل در چی ایجاد می‌کند؟ در محیط عکس‌العمل ایجاد می‌کند. یعنی این فکر و این نیت که همینطور دارد می‌آید، می‌آید، بروم به رفیقم این کار را انجام بدهم، این پول را بهش بدهم، این را بهش بگویم، بگویم، بگویم، بعد یکدفعه می‌گوید که خیلی خوب، حالا من یک قرضی ازش دارم، این را به

حساب آن می‌گذارم، ولی بهش نمی‌گویم. یکدفعه همه چیز آقا! به هم خورد، به هم ریخت؛ جوّ را خراب می‌کند، فضا را خراب می‌کند، مخاطبین را خراب می‌کند، همه این‌ها چیه؟ آن نیتی است که، آن نیت آمد، همه چیز را تغییر داد، همه چیز را عوض کرد.

پس بنابراین، «**أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً**»<sup>۱</sup> «ما از آسمان ماء را فرستادیم»  
 «**فَسَأَلَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدْرِهَا**»<sup>۲</sup> «هر کدام از این وادیا به اندازه خودشون اینها چی هستند؟ گرفتند» همه اینها؛ «**فَأَحْتَمَلَ السَّلْبُ زَيْدًا رَابِعًا**»<sup>۳</sup> «در این سیلی که راه افتاد، یک چیزهایی رو است.» وقتی سیل می‌آید، حبابی، خار و خاشاک و اینها را، رو می‌آورد، زیرش آب است، این می‌آید وقتی به یک جایی رسیدند، «**فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً**»<sup>۴</sup> «زبَد که همان رویه آب است، این چه می‌شود؟ این از بین می‌رود.» بادی می‌آید، شاخه‌ای به آن می‌خورد، تمام این حبابها، همه اینها چه می‌شوند؟ همه پُف، همه این‌ها از بین می‌رود، آن آب، آب باقی می‌ماند. این حقیقت را آیه شریفه به این کیفیت بیان می‌کند: اسماء و صفات کلیه الهیه در این عالم تنازل پیدا می‌کند و وجود پیدا می‌کند. آن چهار درهمی که قرار است بیاید، آن «**أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً**» است. آن چهار درهمی که از آن بالا تقدیر شد بیاید توی جیب این آقا برود، برود با زن و بچه‌اش بخورد، این «**أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً**» خود اصل این چهار درهم یک مسأله‌ای است. خودش خلاف است؟ خلاف نیست. چهار درهم است؛ با این چهار درهم می‌تواند نان بخورد، گوشت



بخورد، میوه بخرد، ببرد برای...، اطعام کند، گرسنه‌ها را سیر کند، رزق بچه‌ها، زن و فرزندش اینها را برساند. پس این که بد نیست، پولی که توی جیب من است که بد نیست. پولی که توی جیب شماست که بد نیست، پول که بد نیست. این چه می‌شود؟ **﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً﴾** می‌شود. حالا موقعی که شما می‌خواهید این را خرج کنید، حالا موقع خرج کردن است؛ یک وقتی این را به فقیر می‌دهید، اینی که به فقیر می‌دهید برای اینکه او، کمکی برای او بشود، این الآن آمده با آن حقیقت نوریّه و نورانیّه خودش در این عالم آمده چه شده؟ تحقق پیدا کرده است. نیت، نیت خالص، خود اصل پول هم که خلافتی در آن نیست، این الان در خارج تحقق پیدا کرده است. یک وقتی شما دست می‌کنید به این پول می‌دهید که رفیقان بدانند که شما اهل انفاقید، این می‌شود چی؟ این می‌شود خراب، این **﴿فَأَمَّا الزُّبْدُ فَيَدَّهَبُ جُفَاءً﴾** است. پولی که به فقیر می‌دهید، در عین حال آن می‌رود، این را خرج می‌کند؛ آن نگاه نمی‌کند که نیت شما چیست؛ اگر نیتتان بد است از شما نگیرد. به قول معروف می‌گویند: آن کسی که توی چاه افتاده، نگاه نمی‌کند آن دستی که دراز می‌کند، سیاه است یا سفید است، آن می‌خواهد فقط دست آن را بگیرد. آن فقیر این پول را می‌گیرد، می‌رود خرج می‌کند. این نیتی که الآن در اینجا شده است، این نیت انتساب به خود است. نگاه کن! من دارم می‌دهم. بین! بین من دارم می‌دهم. این انتساب به خود می‌آید آن آب را تبدیل به خاشاک رویش می‌کند، رویش خاشاک می‌شود. اصل پول هست، آن خاشاک رو چیه؟ آن در آنجا، خراب می‌کند، آن زبَد است. برای این چی می‌ماند؟ هیچ باقی نمی‌ماند. **﴿فَأَمَّا الزُّبْدُ فَيَدَّهَبُ جُفَاءً﴾**. روز قیامت چه می‌شود؟ اگر نیت، نیت صحیحی باشد، این آب به حال خودش باقی است. **﴿ثُقُلَتْ مَوَازِينُهُ \* فَهُوَ فِي**

**عِشَّةٌ رَاضِيَةٌ**<sup>۱</sup> سنگین، سنگین، یعنی مایه دارد. نیست زید باید از بین برود، در روز قیامت آن تبدیل به چی می شود؟ نگاه می کند توی ترازو می بیند هیچی نیست؛ ...! من پول دادم. پول همان **«أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً»** است، به تو چه مربوط است. پول را ما از آن بالا فرستادیم. ما فقط در اختیار تو این را قرار دادیم، پول را ما فرستادیم، تو قدرت نداشتی پول توی جیبیت بگذاری. آنی را که ما به تو دادیم نیت خیر و نیت سوء بود. خودت خراب کردی.

- آقا! من این همه آمده ام کمک کردم. این همه آمدم من در اینجا خانه ساختم، مسجد ساختم، بیمارستان ساختم.

- به تو ربطی ندارد، اگر ما پول نمی دادیم، از کجا می آمدی بسازی؟ از خانه خالات که نمی آوردی. ما این پول را آوردیم، شما رفتی در مغازه را باز کردی، ما به مشتری گفتیم: بیاید از شما جنس بخرد، اگر نمی گفتیم از کجا می آوردی؟ از زمین که در نمی آوردی. تازه اگر هم از زمین در می آوردی، ما در زمین گذاشته بودیم. آن گنجی که در زمین است، کی اول آن گنج را گذاشته؟ یک بیچاره ای، دو هزار سال پیش آمده، فرض کنید که یک کوزه طلا گذاشته، حالا می روند درش می آورند. اگر او نمی گذاشت این هر چه هم می کند اگر از آن طرف زمین سر در می آورد هیچ چیز پیدا نمی کرد. این هم ما گذاشتیم اینجا، تو این وسط چکاره ای؟

- قدرت، آقا! ما آمده ایم زحمت کشیدیم، با بازو.

---

۱- همان مصدر، ذیل آیه ۶ و آیه ۷

- این قدرت را در بدن تو کی گذاشته؟ اگر تو مریض بودی که نمی‌توانستی با کلنگ بزنی زمین را سوراخ کنی.

هیچ جای حرفی نیست، بسته، تمام درها بسته. فقط یک کار را خدا از ما خواسته؛ - کم کم - نیت خوب و نیت بد، ما فقط این را از تو خواستیم. نیت خوب کنی، نیت بد کنی، این هم نتوانستی انجام بدهی؟ ای بی‌عرضه! همین، همین یک کار که وقتی به فقیر پول می‌دهی، نیت خوب بکنی، به خودت نبندی. نکردی، حالا هیچی دستت نیست، آن پولی که تو دادی، خب همانی است که ما دادیم، چرا تو ترازوی تو بنویسیم؟ ترازوی تو خبری نیست. نیت تو هم که خراب بوده، **«فَأَمَّا الزُّبْدُ»** دود شد رفت هوا، خب پس توی کفه ترازو چی؟ هیچ چیز، حالا هر چه نگاهش کن، هیچ خبری نیست. هیچ تو کفه ترازو خبری نیست. حالا که اینطور است، آقا جان! مگر انسان احمق است؟ حالا که قضیه اینطور است، یا ندهد، یا وقتی که می‌دهد با نیت خوب بدهد. با اینکه این از اوست، بدهد. با این که خودش چیزی ندارد، بدهد. ندهد هم تازه از حساب است، خیال نکنید که فقط ما به عنوان یک تعادلی، معادله‌ای، ما در اینجا فقط ما ذکر کردیم، نه، ندهد، چرا ندهد؟ چرا؟ روی چه حسابی؟ خدا که الآن این را داده، حساب دارد، کتاب دارد، سهمی قرار داده، برای فقرا سهمی قرار داده، برای دیگران سهمی قرار داده، برای رفیق سهمی قرار داده، اینها همه‌اش هست.

مرحوم آقا یک دفعه رفته بودند مکه، مشرف شده بودند مکه و دیگر طبعاً در آنجا گدا بوده و اینها، ایشان به ما فرموده بودند: این پول را بردار شما خرد کن، آن پولهایی که داشتند، از همان چیزهای سعودی و اینها، این را بردار خرد کن، پنج ریالی، ده ریالی، از این چیزها، شما خرد کن بیاور بده به من. ما رفتیم همه را پنج ریالی کردیم، ده ریالی کردیم. نمی‌دانم چقدر داشتند؛ دویست ریال،

پانصد ریال، این چیزها بود، ما هم اینها را همه را پنج ریالی، ده ریالی کردیم، آوردیم دادیم به ایشان. اینها را هم، همه را ریختند در جیبشان. آقا! وقتی که می‌رفتیم حرم، این بچه‌های کوچک می‌آمدند، می‌گفتند: صلّ علی محمد و آل محمد. آقا می‌گفتند: آقا! صلوات بر...، یک پنج ریالی مال تو، یک ده ریالی مال تو، یک پنج ریالی... برمی‌گشتیم علی حبّ النبی و آله...؛ آقا! اینها اقرار به ولایت کردند، پول بهشان بدهید. پنج ریال... آقا! در عرض آن مکّه، تمام این پولها تمام شد، همه. اینها همینطوری می‌ایستادند، نگاه می‌کردند، خلاصه، بعضی‌ها، یک عده‌ای، تعجب می‌کردند، آخر، حالا یک کسی بلند شده آمده اینجا، فرض بکنید که همه پولهایش را پنج ریالی و ده ریالی کرده، آن هم به همه بچه‌ها و فلان و این حرفها. برایشان جا نمی‌افتاد و... ولی مسأله چیست؟ مسأله این است که او برده. برد را این کرد چرا؟ چون این رفت، این پولش را برداشت پارچه خرید، آمد پارچه را تن بچّه‌اش کرد، بچّه‌اش را هم برداشت خورد زمین، همه آن شلوارش و این حرفها، همه چی شد؟ همه خراب شد و برداشتند، انداختند توی سطل خاک و رفت. او برداشت رفت فرض کنید که من باب مثال ساعت خرید. آن هم ساعت افتاد و شکست و یا تو چیز و همه رفت... من دارم می‌گویم: «آن هم»، یعنی همه دیگر، ما همه‌مان همین هستیم دیگر، نه اینکه حالا نظر داشته باشم به او چی خریده، یا پارچه و یا ساعت و یا... نمی‌گویم نباشد، نه، اگر مسافرت می‌روید حتماً وقتی برمی‌گردید، سوغاتی بخرید، مؤکّد است، پیغمبر فرمودند، حتی شده یک سنگ سوغاتی ببرید. اینها همه باید باشد، نروید یک جور دیگر نقل کنید، زن و بچه‌تان: ای بابا! این دارد چی چی بهشان یاد می‌دهد؟ بلند شوید، تازه بعد از یک مدت، می‌خواهید بروید، پولهایتان را ریال کنید بدهید...؛ نه آقا جان! اینجوری نیست قضیه. سوغاتی خیلی مؤکّد است، خیلی

مستحب است، اصلاً انسان باید لحاظ بکند، بچه‌ها، زن، فرزند، اینها همه حساب دارند، کتاب دارند، ولی چیزی که هست، همه‌اش هم این نیست، همه‌اش هم این مسأله نیست. آن می‌آید چکار می‌کند، جنس می‌خرد، عادی و بعد او چه می‌شود؟ از بین می‌رود. ولی این چی؟ این پول را برمی‌دارد به این بچه می‌دهد، بچه محبت علی و اولاد علی، ائمه تو دل این بیشتر می‌شود. حالا این مانده یا آن؟ کدام مانده؟ این برمی‌دارد به این بچه‌ای که می‌گوید: **علی حبّ العلی**. این می‌آید یک ده ریالی به او می‌دهد، این تخم محبت علی و فرزندان علی را در دل این می‌کارد. کاشته دیگر، کدامش باقی ماند؟ پس کی ضرر کرد و کی ربح کرد؟ اگر آدم زرنگ هم می‌خواهد باشد باید تو یک معامله ربح ببرد؛ استفاده ببرد.

خداوند متعال به پیغمبر اکرم می‌فرماید: **﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ**

**وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ﴾** نه خست در بیاورد در انفاق و نه هر چه داری بده که برای خودت هم کم بیاری زن و بچه‌ات هم بالاخره آدمند، آنها هم بالاخره از قبل تو، واسطه فیض برای آنها، تویی؛ واسطه برای روزی آنها، تو هستی. نه خست در بیاور و به بقیه نده و نه آنقدر که به زن و بچه‌ات هم نرسی. نه، هر چیزی به جای خودش چیست؟ درست و صحیح باید باشد.

این نیت را ما به کی دادیم؟ نیت را به تو دادیم. حالا می‌توانیم نیت را تغییر بدهیم، نیت صالح باشد، می‌شود نور، می‌توانیم نیت را تغییر بدهیم، می‌شود ظلمت. اصل آن قضیه چیست؟ به حال خودش باقی است.

امام حسین علیه السلام اوّل مظلوم بود دیگر، سیدالشهداء علیه السلام - همه ائمه، آن پیغمبر، آن امیرالمؤمنین - شما در قضیه کربلا که نگاه بکنید، این قضیه، خیلی قضیه عجیبی است دیگر، قضیه سیدالشهداء. خداوند به سیدالشهداء می فرماید: یا حسین! إِنَّ لَكَ لَمَرْتَبَةً لَا تَنَالُهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ «یک مرتبه ای خداوند برای تو در نظر گرفته، یک مرحله ای در نظر گرفته که باید با شهادت به او برسی.» آن هم نه شهادت، این جور شهادت، این قسم، یعنی این که ببینی جلوی چشمت این کارها را در می آورند. روی سر فرزندان دارند این مسائل را در می آورند. اینها را می بینی، باید ببینی، تحمل کنی. سیدالشهداء علیه السلام با خودش چه فکر می کند؟ دو دو تا چهارتا. قرار بر این است که انسان از این دنیا برود. بالاخره یک جوری هم از این دنیا خواهد رفت؛ یا قلبش از کار می ایستد، سخته می کند می میرد یا اینکه فرض کنید که تصادف می کند. بالاخره یک جوری، یک آجر به کله اش می خورد، بالاخره باید یک جوری برود دیگر،... قرار به رفتن است، حالا یا با سخته یا با حلق آویز شدن یا فرض کنید که با کشتن یا اینکه در خواب از دنیا برود و سخته بکند. بالاخره یک جوری، یک جوری از دنیا می رود، ولی او فکر بعد از این را می کند که بعد از این چه خواهد شد. لذا می گوید: این طرف را انتخاب می کنم. ببینید! این نیت می آید، از یک طرف، قضیه برمی دارد به این طرف دیگر. شهادت سیدالشهداء علیه السلام و از این دنیا رفتن، با اسم قهاریتِ جلالیه الهیه، این باید در اینجا تحقق پیدا کند. ﴿لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾<sup>۱</sup> با اسم قهر و صفت جلالیه، همه باید از اینجا بروند. خُطَّ الْمَوْتُ عَلَى

وَأَدَمَ مَخْطُ الْقِلَادَةِ عَلَى جِيدِ الْفَتَاةِ هَمَانُطُورِي كَمَا دَرَسْتِ هَيْجَ دَخْتَرِ جَوَانِي فِي  
هَنْكَامِ عَرُوسِي وَ زَفَافِ، كَرْدَنْبَنْدِ رَا جَدَا نَمِي كَنْدِ، طَلَا وَ جَوَاهِرِ رَا جَدَا نَمِي كَنْدِ،  
چَطُورِ مَوَاطِبِ بَرِ اَيْنِ اسْتِ كِهْ خُودِ رَا بَا اَيْنِهَا زَيْنْتِ بَدَهْدِ، اَيْنَطُورِ مَرْگِ مَلَاظِمِ  
اسْتِ بَا بَنِي آدَمِ اسْتِ. هَيْجِ مَفْرِي هَمْ نَيْسْتِ، هَيْجِ مَفْرِي نَيْسْتِ. اَيْنِ اسْمِ جَلَالِيَّةِ  
حَقِّ دَارْدِ اَزْ اَنِّ بَالَا مِي آيْدِ پَايِينِ، سَيِّدَالشَّهْدَاءِ رَا اَزْ اَيْنِ دُنْيَا بَبْرِدِ - چَطُورِ اَيْنِ كِهْ  
بَالَاتَرِ اَزْ سَيِّدَالشَّهْدَاءِ، پِيغَمْبَرِ رَا بَرِدِ - مِي خَوَاهْدِ بِيَايْدِ بَبْرِدِ، مِي آيْدِ، مِي آيْدِ اَيْنِجَا،  
حَالَا چِهْ جُورِي اَزْ بَيْنِ بَبْرِيْمِ؟ چِهْ جُورِي اَزْ اَيْنِ دُنْيَا بَبْرِيْمِ؟ خُبْ رَاهِيَّاهِ مَخْتَلَفِي  
هَسْتِ. حَضْرَتِ عَزْرَائِيلِ يَكِ رَاهِ كِهْ نَدَارْدِ، اَنْقَدَرِ رَاهِ دَارْدِ، خِيَلِي زِيَادِ، شَمَا اِگَرِ  
هَزَارِ تَا رَاهِ رَا بَا دُوَا وَ دَرْمَانِ وَ عَمَلِ وَ فِلَانِ وَ اَشْعَهْ وَ مَشْعَهْ وَ اَيْنِهَا بَرِ عَزْرَائِيلِ  
بَبْنِيْدِيْدِ، اَوْ اَزْ يَكِ رَاهِ دِيْگَرِ وَارْدِ مِي شُودِ. خَاظِرْتَانِ جَمْعِ، هَيْجِ وَقْتِ بِهْ اَوْ  
نَمِي تَوَانِيْدِ بَرَسِيْدِ. بَلِهْ، اَزْ يَكِ رَاهِ دِيْگَرِ مِي آيْدِ. حَالَا مَا مِي خَوَاهِيْمِ بِيَايِيْمِ  
سَيِّدَالشَّهْدَاءِ رَا بَبْرِيْمِ؟ اَيْنِ جَا مِي مَانْدِ بِهْ طَرِيْقِ عَادِي؟ يَكِ مَرْتَبِهْ هَمِيْنِ كِهْ دَارْدِ  
مِي آيْدِ پَايِينِ، مِي آيْدِ پَايِينِ، مِي بِيْنْدِ كِهْ اِ...! اَيْنِ اَمْدِهْ چِيْزِ دِيْگَرِ رَا اِخْتِيَارِ كَرْدِهْ. خُدَا  
اَوْ رَا مَخِيْرِ كَرْدِهْ، اَيْنِ دَارْدِ مِي آيْدِ پَايِينِ، بِهْ عِنْوَانِ مَخِيْرِ دَارْدِ مِي آيْدِ پَايِينِ،  
مَتَسَاوِي الطَّرْفِيْنِ دَارْدِ مِي آيْدِ پَايِينِ؛ يَكِ مَرْتَبِهْ بِهْ كِهْ مَرْحَلَهْ مَشِيْتِ مَطْلَقَهْ كِهْ  
مِي خَوَاهْدِ بِيَايْدِ بِهْ مَنْصَهْ ظُهْرِ بَرَسِدِ، بِهْ اَيْنِجَا كِهْ مِي رَسِدِ يَكْدَفْعَهْ مِي بِيْنْدِ اِ...!  
سَيِّدَالشَّهْدَاءِ اَمْدِهْ يَكِ چِيْزِ دِيْگَرِي اِخْتِيَابِ كَرْدِهْ؛ مَرْگِ رَا اِخْتِيَابِ نَكْرْدِهْ، شَهَادَتِ  
رَا اَمْدِهْ اِخْتِيَابِ مِي كَنْدِ اَنِّ هَمْ شَهَادَتِ بَا اَيْنِ وَضْعِ، بَا اَيْنِ كِيْفِيْتِ.

در روز عاشورا، همه قوای ملکوتی الهی آمدند سراغ حضرت؛ همه آمدند.  
آنچه در عالم، باد، طوفان، زلزله، یعنی مقصود از باد نه اینکه فقط باد است،

ملائکه موکله بر...؛ همه آمدند که خداوند ما را در اختیار تو قرار داده است، هر کاری که می‌خواهید بکنی، بکن. این چه می‌گویید؟ خودم انتخاب کردم، شما آمدید اینجا چکار؟ من خودم اینطوری انتخاب کردم، اگر می‌خواستم اصلاً نمی‌آمدم. حالا که موقع بزنگه‌است، شما آمدید سراغ ما، می‌گویید: آقا! اینجور کنید، آن جور کنید. می‌خواهید سر ما را کلاه بگذارید؟ دیدید، زبان حال می‌گویند زبان حال، ما هم داریم زبان حال می‌گوییم دیگر، سیدالشهداء دارد به جبرئیل می‌گوید: می‌خواهی سر ما را کلاه بگذاری؟ برو بابا پی کارت. ما یک جا هستیم تو بخواهی نگاه بکنی می‌سوزی به عزرائیل می‌گوید: تو می‌خواهی سر من را کلاه بگذاری؟ به اسرافیل می‌گوید: تو می‌خواهی سر ما را کلاه بگذاری؟ سر ما کلاه نمی‌رود. الآن تازه موقع ریح ماست. الآن موقع تازه برداشت محصول ماست. روز عاشورا موقع برداشت محصول است. حالا فهمیدید چرا آقای حداد گفتند که: عاشورا برای سیدالشهداء صعود بود؟ ما به کی داریم گریه می‌کنیم؟ بله، گریه ما خوب است، گریه ما، گریه شوق است، گریه این است که در آنجا نبودیم، ولی دلمان می‌خواست در زیر خیمه حضرت باشیم. این درست است. ولی حضرت چی؟ حضرت الآن موقع برداشت محصولش است، بنشیند گریه بکند: ای داد بیداد! اینطور شد؟ چی؟ همه اینها آمدند؛ جن آمد، حیوانات آمدند، وحوش آمدند. جن آمد: آقا! ما اینها را به دو دقیقه اصلاً تار و مار می‌کنیم؛ اصلاً هر چه هست... حضرت فرمود: بابا! ما راه زیاد طی کردیم. از مدینه به مکه رفتیم، چه کردیم، چه کردیم، تازه به اینجا برسیم، شما تازه می‌خواهید بیاید این را از ما بگیرید؟ نه این نشد. این منظور از کلام بزرگان است نسبت به چی؟ انشالله مطالب در این قضیه ناتمام مانده، در فرصت دیگر، انشالله یکی دو هفته دیگر، امیدواریم که باز در خدمت دوستان و رفقا باشیم،

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد